

افکنده بر داشتیم و یکدیگر میگرد و مقرر می یابید و آورد که احببید یکدیگر تا چه کسی گفته را
خواهد داد تا بخوری با تو و به الوافار داده ام این هنر زهرا لوست پیش ازین نیست که
بر زوده جا نوری گذر کرده است نفس گفت با تو عهد کرده و که بعد از این انچه میگوید
نخواه این بر منده گفتیم راست آمد اکنون زود لویی چند داند رخت باز کرده و قنای
بجوده و نای چند داند استین نهاد و بخند منت شیخ ابوطاهر که بر صیحت من بود
رفتیم و در پیش او نهاد و ساعتی در آن بکویت پس گفت اخدا ما را زهرا لویی وقت
آورده گفتیم ای شیخ وقت نیست از درخت ملک خود بدست خود باز کرده آمد گفت
احسنت زود لویی وقت می آید و بملک بر می آید ساری نایسای نوین از بستان
داشتیم و خاموش ایستاد و رو باطنی سحرانه و تعالی مناجات میکرد و که خداوند
توفیق دانی که از درخت ملک خود بدست خود باز کرده ام و آن درخت از پدر می آید
تا در این حال روی کشف کرد آن ساعتی بود پس را بخواند و فرمود که برو کوفه سفیدی
از روم بیا و بکش و بگوی تا بخوری بای سازند که اخدا را که شکر بر سر و در باغ زده
نمیدانند که چه میکند و چه میگوید من را موش بود و چون طعام آوردند و با
من زدند که گوشت و شود با خود که از و بعد جلال نیست من نان بجوده شیخ او
گفت چرا گوشت و شود با بخوری گفتیم این پسند است حاج کرد که داشت بگوی آنچه
بدل من در داده بودید گفتیم پس باطلید و اخلا گوشتی پس سید گفت ربه دور
بودا و غلال فتاح گرفتیم فتاح را طلب کرد و گفت آن گوشت از کوفه سفیدی بود که

نظم

نظم گرفته بود و بین آوردند که بکش یک شیخ آورد و یک نیمه ماند و شیخ
زاده آمد و ز داشت شیخ ابوطاهر سر در پیش انداخت من بر خواستم و دیدن از یک
صومعه بود باخدا درآمد و کرسی بن زمین زود آورد مناجات کرد که خداوند اما
با هیچکس از یکدانشی پری داشتم که ساعتی با او صحبت میداشتم چنان کردی
که دیگر از شهر بخدمت وی نمیتوان رفتم ساعتی بود شیخ ابوطاهر در آمد
من بدین مناجات میکردم که خداوند اینچنینا که حال گوشت زهرا کشف کرد ما باید
جال زهرا لویی کشف کرد آن درین مناجات بود که خضر علیه السلام درآمد و نبود
که با باطاهر ملک اخدا وقت نام کردی و گوشت شبانه را جلال از آنکه آموخته ترا

بر اخدا هیچ بازخواست نرسد که باید زهرا لویی رود **شیخ ابوعلی فارمدی**
فصل نام وی فضل ابن محمد است شیخ الفیض خراسانی بوده در
خود و متفر بوده بطریقت خاصه خود در تکریم و معظمت شاکر دانست اما
ابو القاسم کرکانی طوسی و دیگر شیخ بر او بود ابو الحسن طالق که پیشوای مشایخ
و قطب زمان خویش بوده است صحبت داشته شیخ ابوعلی فارمدی گفته است
که در ابتدا جوانی در نیسا بود و طلب علم مشغول بود فرستید که شیخ ابو سعید
ابو انجیر از مهنه آمده است و مجلس میگوید من بر فتر تا ویرانه بپشم چو چشم
من بر جالوی افتاد عاشق گشتم و محبت این طایفه در دل من پیشتر گشت یک روز بود
مذمومه در خانه خود نشسته بودم از روی دیدار شیخ در دل من بدیدار موقوف

بنام و سکون داده الله الله از قرائع هر وقت

او القاسم فزیت هر روز از انفس بود
که سرگوراج